

نگاهی به چالش‌های اقتصادی دولت

دکتر محمد حسین تمدن جهرمی^۱

اشاره

دخالت‌های دولت مبتنی بر قانون در امور اقتصادی کشور با بازتاب خواست‌های مثبت مردمی در نهادینه شدن اصول عدالت و رفاه فردی و جمعی است. در این زمینه لازم است به جدیدترین نظریه‌های علمی درباره نقش‌های مکمل و نقاط ضعف و قوت کارکرد دولت و بازار توجه شود. کوچک شدن دولت نه به معنی کاستی وظایف و مسؤولیت‌های حکومت بلکه به مفهوم متروک شدن تصدی‌های غیر موجه و مقررات دست و پاگیر است.

ساختن بدنه نیرومند کارشناسان و پژوهشگران اقتصادی با اندیشه مستقل در ارگان‌های دولتی و نیز ارتباط تنگاتنگ و گفتگو و تعامل بین شهروندان و دو اثر حکومتی حائز نهایت اهمیت است. دو هدف اساسی آزادی‌های مردمی از یک طرف و عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی از سوی دیگر کمتر متضاد و بیشتر مکمل می‌باشند.

گفته شده که تعریف کلی از دولت بر حسب هدف‌ها و وظایفش امکان ندارد، زیرا هیچ هدف و وظیفه‌ای نیست که بعضی دولت‌ها در طول تاریخ به عهده نگرفته باشند و در عین حال هیچ هدف و وظیفه‌ای نیست که بتوان گفت همیشه خاص دولت بوده است. بنابراین برای تعریف کلی و رضایت‌بخش از دولت، به جای هدف‌های آن باید به سراغ ابزارها رفت. گرچه دولت‌ها، معمولاً از ابزارهای متعدد و گوناگون من جمله گفتگو و اقتناع بهره می‌گیرند، ولی از لحاظ جامعه‌شناسی، می‌توان دولت را تنها به قدرت انحصاری اعمال قهر یا زور فیزیکی موصوف و مشخص کرد. اگر هیچ نهاد اجتماعی که کاربرد اعمال جبر را عهده‌دار باشد وجود نمی‌داشت، در آن صورت دولت بلا مصداق می‌شد و شرایطی بروز می‌کرد که آن را آنارشی به معنای خاص

کلمه نام بایستی گذاشت. اعمال زور مشروع، ابزار مختص دولت است.

با این استدلال، ماکس وبر جامعه شناس شهیر، دولت را آن «نهاد اجتماعی» تعریف می‌کند که (به نحو موفقیت‌آمیز) «مدعی انحصار کاربرد مشروع زور فیزیکی در داخل یک سرزمین معین است» یا به بیان کلی‌تر «کاربرد مشروع زور فیزیکی برای اجرای قواعد و مقررات خود در داخل یک سرزمین را به نحو انحصاری تنظیم می‌کند».

بیان کلی‌تر بالا در تعریف دولت از این جهت لازم است که دولت همیشه الزاماً، کاربرد جبر را در انحصار خود ندارد ولی تنها نهاد و مقامی است که محدوده‌های کاربرد و جبر فیزیکی را تعیین می‌کند یعنی به عنوان مثال، دفاع مشروع را اجازه می‌دهد و تنبیه ملایم کودکان را توسط والدین مجاز می‌شمارد یا افراد و گروه‌هایی را که خارج از این محدوده‌ها به اعمال زور می‌پردازند مجازات می‌کند.

از سوی دیگر، دولت مدرن را به لحاظ توصیفی و سازمانی، می‌توان به مجموعه‌ی قوای عمومی یک ملت که طبق قانون اساسی تشکیل گردیده است و نیز کلیه ادارات در همه سطوح (اعم از مرکزی و محلی) تغییر نمود.

البته در دوران معاصر که دوران بسط و گسترش مردم‌سالاری است. مشروعیت اعمال دولت مرکول به رضایت شهروندان است که در قوانین مصوب از سوی نمایندگان منتخب آنان تجسم می‌یابد و اصطلاح دولت مبتنی بر حقوق یا حکومت قانون از اینجا منشأ می‌گیرد. اصطلاح دولت مبتنی بر حقوق و قانون که از اواخر قرن نوزدهم بر سر زبانهاست بین دو مفهوم کاملاً متفاوت نوسان داشته است. این دو مفهوم را می‌توان مفهوم شکلی و مفهوم ماهوری (یا محتوایی) نام‌گذاری کرد. مفهوم شکلی، کاری به محتوای قانون ندارد و انجام آیین و تشریفات تصویب را کافی می‌داند. این مفهوم، تکیه را بر اختیارات و آزادی عمل دولت می‌گذارد و حقوق و قانون را وسیله و ابزار عمل دولت می‌داند. در مقابل، مفهوم ماهوری معتقد است؛ حقوق تنها مفهوم شکلی و آیینی ندارد و بر عکس محتوی حق‌ها و آزادی‌هایی برای شهروندان است و خود دولت نیز تابع قانون است نه متبوع آن.

مفهوم شکلی دولت، مبتنی بر قانون به ویژه در چهار دهه‌ی نخست قرن گذشته از سوی مکتب پوزیتیویسم حقوقی تبلیغ می‌شد و هر گونه دخالت قضاوت ارزشی را در فرآیند قانون‌گذاری انکار می‌کرد. این برداشت مواجه با بن بست اخلاقی شد. به این دلیل ساده که با توسل به آن

دولت‌های تمامیت خواه نظیر ناسیونال سوسیالیسم آلمان و فاشیسم ایتالیا و اسپانیا و دیگر رژیم‌های استبداد قانونی می‌توانستند برای خود عنوان اصیل دولت مبتنی بر حقوق و قانون را ادعا کنند.

در نقطه مقابل، مفهوم ماهوی دولت حقوقی نه تنها متضمن اصل حاکمیت عالی قانون و تساوی تمام شهروندان در برابر آن است بلکه خصلت‌ها و صفات چندی را هم برای قانونگذاری لازم و اساسی می‌شمارد. من جمله این که قانون باید برای آینده وضع شود، باید روشن، بدون ابهام و تناقض، دارای ثبات نسبی و قابل پیش بینی باشد، حقوق و آزادی‌های شهروندان را به رسمیت بشناسد، مقامات عمومی و دولتی را وادار کند که رفتارها و اعمال خود را با قانون منطبق سازند و دادرسی عادلانه برای شهروندان تضمین نمایند.

دخالت‌های چنین دولتی در امور اقتصادی کشور، ظاهراً از یک طرف بازتاب درخواست‌ها و مطالبات شهروندان و از سوی دیگر مبتنی بر تئوری‌های علمی است، که روابط علت و معلولی بین متغیرهای اقتصادی را بیان می‌دارد. با قید این که تئوری‌های مزبور، هم متفاوت و هم سریعاً در حال تغییر می‌باشند.

نمونه‌هایی از درخواست‌ها و انتظاراتی که ملت‌ها، شهروندان آنها و افکار عمومی تقریباً همه جای دنیا از دولت‌های خود دارند این است که از بیکاری‌های دسته جمعی جلوگیری کنند، برای مردم تا درجه رضایت بخشی تأمین اجتماعی به وجود آورند، تورم را مهار سازند، روابط خصومت‌آمیز بین بعضی طبقات اجتماعی را با تدابیر مناسب بهبود بخشند، زمینه‌های مساعد اجتماعی، حقوقی و امنیتی را برای تشویق سرمایه‌گذاری تأمین کنند. بازدهی تولید را بالا ببرند، در راه توزیع عادلانه ثروت‌ها و درآمدها گام بردارند. حداقل سطح زندگی انسانی را که هیچ کس نباید از آن امکانات پایین‌تری داشته باشند تأمین نمایند و نظایر آن.

البته اینها علاوه بر وظایف کلاسیک برقراری نظم و قانون و تضمین مالکیت‌های مشروع و اجرای قراردادهای و عقود خصوصی و تأمین امنیت داخلی و خارجی و دفاع از مرزهای کشور است. و نیز اینها علاوه بر وظایف مربوط به رفع مشکلات اقتصادی اضافی است که دولت‌ها در دوران جنگ با آن مواجه می‌باشند. در این گونه شرایط، وظیفه دولت‌هاست که با مشارکت عمومی تمام منابع اقتصادی را برای دفاع کشور تجهیز کنند و اقداماتی نظیر سهمیه بندی مواد اساسی مورد نیاز عموم را معمول دارند و صرفه‌جویی‌های لازم را سازمان دهند. توقع افکار

عمومی این است که، حتی در شرایط فوق العاده، دولت‌ها به تنظیم خدمات اجتماعی در زمینه‌های بهداشت و درمان، مسکن، آموزش و پرورش، بیمه‌های اجتماعی و بهبود محیط زیست شهرها و دهات ادامه دهند.

مفهوم سنتی آزادی که مربوط به نفی تزییقات است و مصونیت‌های جان، مال، حقوق، عقیده و نظایر آن را تضمین می‌کند به جای خود باقی است. ولی امروزه علاوه بر آن درخواست‌های نوع مثبت که مردم با پیشگامی دولت در جستجوی آنند نیز مطرح می‌باشد. این خواست‌های مثبت، در بردارنده فرصت و امکان کافی برای هر یک از افراد مردم است که از استعدادهای خود به نحو مطلوب بهره‌مند شود، رشد شخصیت خود را تأمین کند، در میراث فرهنگی و تمدن جامعه خود مشارکت داشته باشد و بدون در نظر داشتن مقام اجتماعی یا ثروت پدر و مادرش بتواند، از نردبان پیشرفت در زمینهای که تلاش می‌کند بالا رود. بر آورده شدن این خواست‌ها مستلزم این است که، اصول عدالت اجتماعی و اقتصادی و رفاه فردی و جمعی در همه برنامه‌ها، سیاست‌ها و فعالیت‌های ارکان دولت نهادینه شود.

در قانون اساسی، فراهم کردن زمینه مناسب برای بروز خلاقیت‌های متفاوت انسانی و تأمین امکانات مساوی و متناسب و ایجاد کار برای همه افراد و رفع نیازمندی‌های ضروری جهت استمرار حرکت تکاملی انسان، به عهده دولت گذاشته شده است. در جای دیگر برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بی سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح، خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی به صورت بیمه را حق همگانی دانسته است، همچنین دولت موظف می‌شود وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت ما تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سر حد خودکفایی گسترش دهد.

واضح است هرگونه توفیق دولت در زمینه‌های بالا مستلزم فراهم آوردن اطلاعات نسبتاً کامل و دقیق از وضع موجود کشور و داده‌های آماری موثق، استفاده از نظریه‌های علمی آزمایش شده اقتصادی که معلوم شود کدام ابزارها برای نیل به کدام هدف‌ها باید مورد استفاده قرار گیرد و نیز در اختیار داشتن دستگاه اداری توانمند، کارآمد و متعهد به اصول اخلاقی و فارغ از هرگونه نشانه‌هایی است که بتواند به مظاهر نادرستی و فساد تعبیر شود.

آن چه مختصراً درباره تئوری‌های اقتصادی باید گفت این است که، شاید بتوان علم اقتصاد را

از لحاظ تنوع نظریات و کشاکش بین مکاتب و تغییرات سریع فرضیه‌های علمی در قرون اخیر (مخصوصاً در نیمه دوم قرن بیستم) از بین رشته‌های علمی، اعم از علوم طبیعی و علوم اجتماعی، جنجالی‌ترین و پر تلاطم‌ترین آنها دانست. مراجعه اجمالی به تاریخ اندیشه اقتصادی در دوران اخیر و مقایسه آن با تاریخ علوم دیگر می‌تواند این ادعا را لااقل با درصد بالایی محتمل سازد. من جمله آنچه به موضوع بحث مقاله حاضر نزدیک‌ترین ارتباط را دارد مقایسه نقش دولت با نقش بازار در اقتصاد است. نظر به این که هدف‌ها و رفتارهای عاملین و سازمان‌های اقتصادی در یک جامعه مبتنی بر تقسیم کار مستلزم یک نوع ساز و کار هماهنگی است که هم شامل یک نظام اطلاعاتی و هم شامل یک نظام ضمانت اجرا باشد. نظریه پردازان اقتصادی، درباره شایستگی بازار و شایستگی دولت برای ایفای نقش هم آهنگ کننده به بحث‌ها و استدلال‌های گوناگون پرداخته‌اند. اگر نظریه‌های افراطی مبنی بر محکومیت بازار به ایجاد مرج و آشکار گردید - کنار بگذاریم، علم اقتصاد معاصر به نهاد بازار و مخصوصاً بازار رقابتی در ایجاد هم آهنگی و کارایی از راه نظام قیمت‌ها تفوق می‌دهد منتها به نارسایی‌های چندی هم برای آن (من جمله وجود کالاهای عمومی یا جمعی که بازار نمی‌تواند فراهم کند، وجود پی‌آمدهای خارج از بازار، وجود انحصارهای طبیعی، فقدان رقابت مؤثر در برخی بازارها، مشکلات اطلاعات برای کارگزاران بخش خصوصی، فقدان عقلانیت در عاملین اقتصادی (به عنوان مثال و وجود ترجیح برای زمان حال و بی‌توجهی به آینده او مهم‌تر از همه منظور نداشتن عدالت در توزیع) اذعان دارد. دولت وظیفه دارد این نارسایی‌ها را جبران و ترمیم کند و لااقل در این زمینه‌ها از سوی بسیاری اقتصاددانان ادعا می‌شود که دخالت دولت موجه است.

یک جریان نیرومند مخالف برداشت بالا از بیست سال پیش یعنی از اوایل سالهای ۱۹۸۰ با عنوان ساختن «نارسایی‌های دولت» بین نظریه پردازان و نیز مقامات و ارگان‌های ملی و بین‌المللی که با اقتصاد عملی و کاربردی سر و کار دارند به وجود آمده و انتقاد همه جانبه و عمومیت یافته‌ای از دکتترین تصدی دولتی حتی در مواردی که به نارسایی‌های بازار اذعان می‌شود رواج یافته است.

از نمونه‌های نارسایی‌های دولت بیان می‌شود که اولاً دولت غالباً اطلاعات درستی از حقایق احوال کشور ندارد و مرتکب اشتباهات زیادی می‌شود و در نتیجه همه دستگاه‌ها و کارمندان

خود را در جهت و مسیر خطا می‌اندازد.

ثانیاً اقدامات دولت، معمولاً بی‌حاصل است. زیرا بازار معمولاً نیروی مقاومت‌ناپذیر قانون خود را به ترتیبی که برای کشور خیلی گران‌تر تمام می‌شود تحمیل می‌کند. ثالثاً در بهترین وجه، دولت اقدامات خود را بر تئوری‌های اقتصادی مبتنی می‌سازد که از لحاظ علمی زیر سؤال هستند یا شاخص‌های اقتصادی را ملاک قرار می‌دهد که قابل اعتماد نیستند. رابعاً تصمیمات دولت به هدف‌های رسمی خود نائل نمی‌شود. به عنوان نمونه، به کرات ملاحظه شده است که کنترل کنندگان دولتی تحت تأثیر و نفوذ کنترل شوندگان غیر دولتی قرار می‌گیرند و بالاخره خامساً، تصمیم‌گیرندگان سیاسی و گردانندگان دستگاه‌های اداری هدف‌ها و توابع مطلوبی غیر از رفاه عمومی دارند.

نشریات اقتصادی بیست سال اخیر، این گونه نارسایی‌های دولت و بسیار بیشتر از این‌ها را به صورت وسیع عنوان نموده و برنامه اصلاح نارسایی‌های بازار را توسط دولت با افتادن از چاله به چاه مقایسه کرده‌اند. از لحاظ علمی نیز در طول این مدت ما شاهد جنبش همه‌گیر رهاسازی و تعهد زدایی دولت‌های مرکزی من جمله مقررات زدایی، آزاد سازی قیمت‌ها، خصوصی سازی، تمرکز زدایی، اصلاحات ساختاری و اعتلاء مکانیسم بازار در اکثر کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و نظام‌های سوسیالیستی سابق هستیم. در همین زمینه‌ها، استدلال‌هایی درباره‌ی لزوم کوچک شدن دولت از سوی افراد و گروه‌های مختلف اقامه می‌شود. درباره‌ی مسائل کلی بالا، می‌توان مخصوصاً در ارتباط با کشورهای در حال توسعه به نکات زیر اشاره کرد:

۱- کوچک شدن دولت، به معنی کاستی یا تضعیف هدف‌ها، وظایف و مسؤولیت‌های دولت نمی‌باشد. این مسؤولیت‌ها و انتظارات مردم از رهبری دولت نه تنها کاهش نمی‌یابد بلکه با توجه به بغرنج شدن جامعه در طول زمان و پیش آمدن مسائل جدید حتی افزایش نیز می‌یابد. منتها برای نیل به اهداف مزبور لازم است ابزار کارآمدتر و کم هزینه‌تر مورد استفاده قرار گیرد، تصدی‌های غیر موجه و مقررات دست و پاگیر متروک شود و به کار گرفتن قوانین و ساز و کار طبیعی بازار، هر جا که ممکن باشد معمول گردد.

۲- از استدلال‌های عمده تفوق کارکرد بازار این است که هر معامله و اقدامی که در نظام بازار صورت گیرد نتیجه توافقی و رضای طرفین و بدون تنش است و مخالف یا معارضی وجود ندارد

در صورتی که با هر اقدام دولت متناسب به اکثریت طبعاً عده‌ای مخالف می‌باشند و هر قدر مسائل اقتصادی بیشتری بخواهد توسط اقدام دولت و مخالفت اقلیت حل و فصل شود، جامعه با تنش‌های بیشتری مواجه خواهد شد. این نکته علاوه بر دلایل دیگر تأییدی است بر این که، دولت وقتی تشخیص دهد تکلیفی معین را بازار می‌تواند انجام دهد آن را داوطلبانه به عهده بازار گذارد و از تصدی در آن مورد چشم‌پوشد. خصوصی سازی مصداق بارز این امر است که البته سه شرط برای این اقدام باید رعایت شود: اولاً از وجود بازار قانونمند و کارآمد تا حد قابل قبول اطمینان حاصل شود، ثانیاً بخش خصوصی جدی و آینده‌نگر باشد، و ثالثاً تمام فرایند واگذاری و شرایط آن تحت کنترل قرار گیرد تا شائبه هر گونه زد و بند و سوء استفاده از میان برود.

۳- پدیده، خاص جهان معاصر، تحت عنوان جهانی شدن اقتصاد باید با کمال دقت مورد استفاده قرار گیرد، تا بتوان از فرصت‌ها و چشم اندازهای مثبت آن حداکثر استفاده را به عمل آورد و از جنبه‌های زیان‌بخش احتمالی آن با اتخاذ تدابیر مناسب پرهیز کرد. جهانی شدن اشاره به چندین جریان دارد که در بیست و پنج سال اخیر ظاهر شده یا شتاب گرفته است.

جریان نخست توسعه فوق‌العاده مبادلات بازرگانی و رشد آهنگ باز شدن اقتصادهای ملی به تجارت بین‌المللی است. جریان دوم توسعه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کلیه کشورهای است. جریان سوم، حرکات انفجاری بین‌المللی سرمایه‌های مالی یا به اصطلاح جهانی شدن مالی است. جریان چهارم، بین‌المللی شدن بنگاه‌هاست هم در سطح بازار و هم در سطح تولید. جریان پنجم بسط و توسعه میدان رقابت بین‌المللی به بخش‌هایی است که در گذشته از این میدان مصون مانده بود مانند سرویس‌های بیمه، ارتباطات راه دور، سمعی - بصری، حمل و نقل و غیره. جریان ششم، بالا رفتن قدرت رقابت در مورد کشورهای است که قبلاً تصور آن هم نمی‌رفت.

البته کشورهای در حال توسعه با هوشیاری تحولات بالا را تعقیب می‌کنند و شاید احتیاط ایجاد کند که در نهادهای بین‌المللی اقتصادی، بازرگانی، پول و فنی مخصوصاً آژانس‌های سازمان ملل متحد حضور فعال و تا حد امکان همکاری داشته باشند و با روش متین و منطقی برای تصحیح رویدادهای منفی قابل اجتناب تلاش کنند.

۴- همان طور که قبلاً اشاره شد، در دوران بیست سال اخیر محیط فعال و با طراوتی از اندیشه‌های جدید اقتصادی پدیدار شده است. متفکران نوگرا و پر استعداد تئوری‌های

مبتکرانه‌ای عرضه داشته‌اند و گوش‌های شنوای قابل توجهی در مجلات تخصصی، کتب درسی و بحث‌های رسانه‌ای به دست آورده‌اند. نظریه‌های جدید به ویژه در مرزهای علم اقتصاد با علوم دیگر از جامعه‌شناسی و حقوق و سیاست گرفته تا تاریخ و زیست‌شناسی و فیزیک باروری بیشتری یافته است. به نحوی که جوایز نوبل علم اقتصاد در سال‌های اخیر اکثراً به این نوع نظریه پردازان اعطا شده است. مسلماً این تحول نشانه احساس نارضایتی از تئوری‌های قبل است که گرچه هر کدام در مراحل معین کامیابی‌هایی داشته‌اند ولی محدودیت آن‌ها نیز آشکار گردیده است. نمونه‌های عمده، این نظریه‌های جدید، تئوری‌های انتخاب عمومی، حقوق و اقتصاد، نهادگرایی جدید، تاریخ اقتصادی در کسوت نو و نیز تئوری فرانسوی تنظیم (رگولاسیون)، مسیرهای تازه در تئوری بازی‌ها، تئوری حقوق مالکیت، نظریه بنگاه‌ها، تئوری‌های جدید نظام‌ها و ساختارها و همچنین تئوری‌های انتظارات عقلانی، اقتصاد جهت عرضه نسل‌های جدید تئوری رشد اقتصادی و جهت‌گیری‌های جدید سیاست پولی در بستر جهانی شدن مالی است.

خاصیت مشترک همه این تئوری‌ها، جذابیت آنهاست. گرچه جنبه‌های کاربردی آنها برای باری رسانیدن به حل مشکلات اقتصادی کشورهای مشخص یا در نظر گرفتن شرایط نیاز به تلاش پژوهشگران با صلاحیت در دانشگاه‌ها و نهادهای علمی دارد و این تلاش، مسلماً لازم است مورد تشویق قرار گیرد.

۵. یکی از لوازم توفیق در نیل به اهداف جامعه (که به طور عمده توسط مقامات سیاسی منتخب مردم تعیین می‌شود) حضور و مشارکت کارشناسان و پژوهشگرانی است که بتوانند راه‌ها و ابزار علمی مورد نیاز برای تحقق اهداف مزبور را هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ کاربردی به نحو رضایت بخش تنظیم و عرضه کنند و نکات تاریک را روشن سازند. برای این منظور، لازم است کارشناسان و پژوهشگران مزبور در کلیه سطوح و مخصوصاً در نهادهای حساس علمی (نظیر دانشگاه‌ها، ارگان‌های برنامه ریزی، بانک مرکزی و مؤسسات آماری رسمی) از لحاظ سطح علمی، عینیت‌گرایی و استقلال رأی هر چه بیشتر تقویت شوند، به نحوی که بتوانند به عنوان مشاورین امین و مورد اعتماد برای تمام حکومت‌ها و گروه‌ها و احزاب گوناگون که با آراء مردم بر سر کار می‌آیند انجام وظیفه کنند. لازم است تأکید شود که حضور چنین کادر نیرومند کارشناسی با صلاحیت و مستقل در دانشگاه‌ها و دوائر حساس دولتی به نفع

همه‌گروه‌ها و مقامات و جریان‌های سیاسی است و آنهایی که سعی دارند به هر ترتیبی از بین این متخصصین به اصطلاح "یارگیری" کنند و استقلال رأی علمی آنها را برای منافع تاکتیکی تصویری خدشه‌دار نمایند مآلاً به زیان مصالح بلندمدت (و حتی کوتاه مدت) خود اقدام می‌نمایند.

البته کارشناسان و پژوهشگران در رشته‌های نوین که به نتایج و تأثیرات پیشرفت علوم و فناوری‌ها در جوامع مربوط می‌شود، نظیر تکنولوژی نوین و تغییر و تحول جوامع، کنترل اجتماعی پیشرفت فنی، مسؤلیت‌های جدید جوامع در دفاع از محیط زیست، امنیت بهداشتی غذایی، بیوتکنولوژی، ریسک‌های اخلاقی پیشرفت‌های ژنتیک، آینده انرژی هسته‌ای و پیشرفت صنعتی و انواع گوناگون ریسک‌های سیاره‌ای نیز باید از هر لحاظ تقویت شوند گرچه نگرانی‌ها در مورد تلاش برای خدشه‌دار کردن بی‌طرفی علمی آنها بسیار کمتر است.

۶- اگر همه دقت‌ها و کارشناسی‌ها هم به نحو مطلوب رعایت شود، باز کافی نیست و موفقیت دولت در انجام وظایف متعدد خود، مستلزم ارتباط تنگاتنگ و گفتگوی فعال بین ارگان‌های دولتی و شهروندان کشور است. در تئوری کلاسیک مردم سالاری، معمولاً یک قوه مقننه با آراء مردم برای قانونگذاری انتخاب می‌شود، یک قوه مجریه برای اجرای قوانین مصوب و یک قوه قضاییه مستقل برای حل و فصل اختلافات و تأمین رعایت قوانین توسط همه افراد مردم وجود دارد.

نقش شهروندان محدود به این می‌شود که هر چند سال یک بار، نمایندگان خود در قوه مقننه را برگزینند و یا برای انتخاب مسؤل قوه مجریه آرای خود را در صندوق‌های رأی بریزند. ولی تجربه جوامع نشان داده است که اگر حکومت‌ها بخواهند کارایی و موفقیت داشته باشند لازم است شهروندان نقش بسیار فعال‌تری به عهده بگیرند. اگر بخواهند سیاست‌ها و برنامه‌های وزارتخانه‌ها پذیرفته شود و به صورت مؤثر به مرحله عمل در آید، باید شهروندان کاملاً در آن زمینه‌ها توجیه شوند زیرا در بسیاری از امور همکاری فعال مردم لازم است. به عنوان مثال در زمینه‌هایی نظیر توجه به صرفه‌جویی و عدم اسراف در مصرف، مبارزه با قاچاق و اعتیاد و مواد مخدر، اهمیت پرداخت منظم مالیات‌ها، رعایت اصول بهداشتی، کاهش تصادف در جاده‌ها، هوشیاری درباره خطرات اجتماعی، همکاری مردم در اجرای برنامه‌ها و عملیات احتیاطی دسته جمعی در مواقع بحران یا وضع فوق‌العاده، نه تنها لازم است سیاست‌ها کاملاً توضیح داده شود بلکه، از مردم خواسته شود که برای موفقیت آن واکنش مساعد و همکاری نشان دهند.

در این میان، روابط نزدیک بین وزارتخانه‌ها و نهادهای اقتصادی دولتی از یک طرف و بخش خصوصی و سازمان‌های صنفی نظیر اتاق‌های بازرگانی و صنایع و سندیکا‌های کارگری از طرف دیگر، برقرار شده و در دوران‌های بحرانی لازم است زیاده‌تر و نزدیک‌تر شود. تقویت نهادهایی مانند اتاق‌های بازرگانی، اتحادیه‌های صنفی و سازمان‌های غیر دولتی در عین حال که بستری برای روابط نزدیک‌تر و تفاهم بیشتر با وزارتخانه‌ها و نهادهای اقتصادی و اجتماعی دولتی فراهم می‌کنند به تحقق جامعه غنی‌تر مدنی نیز یاری می‌رساند.

تهیه و ارائه اطلاعات از سوی سازمان‌های دولتی، دارای بعضی صفات کالاهای عمومی است. به عنوان نمونه مراکز و دوائر کشاورزی دولتی همه‌گونه اطلاعات مفید بین کشاورزان پخش می‌کنند. ادارات کار و اشتغال می‌توانند دربارهٔ پیش‌بینی منظرهٔ آیندهٔ بازار، اطلاعات لازم را به بنگاه‌ها و افراد جویای شغل ارائه دهند. نظام آموزشی علاوه بر نقش کارآموزی که دارد وظیفه اطلاعاتی اعلام سطوح پیشرفت و صلاحیت افرادی را که محصور نظام آموزشی هستند نیز انجام می‌دهد. این وظیفه توسط اعطای تصدیق‌نامه‌ها، دیپلم‌ها و درجات دانشگاهی گوناگون و تعیین میانگین‌های مربوط صورت می‌گیرد. می‌توان، برقراری روابط مبتنی بر اعتماد با مردم، آنان را به مشارکت داوطلبانه و فعال در همکاری با دولت، جهت کشف جرایم و مخصوصاً شناسایی منابع و عوامل فساد و ارتشاء برانگیخت. ایجاد اعتماد مستلزم این است که مردم از آن چه در نهادهای حکومتی می‌گذرد، هر چه بیشتر آگاه شوند و مخصوصاً در مسائلی که حساسیت افکار عمومی نسبت به آن‌ها شدید است (نظیر نگرانی‌ها در زمینهٔ آزادی‌های فردی و استقلال و منابع ثروت کشور) اطلاعات سریع و شفاف دریافت دارند. صراحت در برابر مردم اعتراف به اشتباهاتی که رخ می‌دهد برای ارکان حکومت علامت فوت است و به هیچ وجه دلیل ضعف نیست.

۷- پایان‌بخش این نوشته که نه مدعی جامعیت است و نه مدعی انسجام، نقل قولی از یک فیلسوف هشتاد ساله معاصر است که نزدیک چهل سال عمر خود را به تحقیق در موضوع "عدالت" پرداخته و کتاب پرمحتوایی را در این زمینه به جامعهٔ علمی در سال ۱۹۷۱ عرضه داشته است. هنگامی که از جان رالس پس از بیست و دو سال، انگیزه‌های روانی و اجتماعی او را در تألیف کتابش تحت عنوان "نظریه عدالت" می‌پرسند، پاسخ وی چنین است:

فکر و ذهن من به تعارضی اشتغال داشت که بین دو سنت سیاسی قدیمی و مقابل، یکی

سنت هواداران آزادی و دیگری سنت مدافعان برابری اقتصادی موجود بود. این تعارض در فرهنگ تمام دموکراسی‌ها، مشاهده می‌شود. هواداران سنت نخست با استناد به جان لاک عقیده دارند که بهترین حکومت‌ها، حکومتی است که کمترین محدودیت را برای آزادی‌های فردی قائل شود. مدافعان سنت دوم یعنی پیروان روسو، فکر می‌کنند که وظیفه نخست دولت تأمین برابری اجتماعی و مزایای اقتصادی برای شهروندان است، حتی اگر این امر جز با لطمه خوردن به برخی آزادی‌ها نتواند تحقق یابد. من به نوبه خود کوششی کرده‌ام نشان دهم که این دو گرایش بیشتر تکمیل و کمتر متضاد هستند و متساویاً مشروعیت دارند و در کتاب خود عدالت را به نحوی تعریف نمودم که هر دوی این گرایش را ارضاء کند. از آن زمان به بعد من در همین طریق پیش رفتم و حال هم در این عقیده خود پا برجا هستم که از بین تمام رژیم‌های سیاسی تحقق‌پذیر، عادلانه‌ترین و بنابراین مطلوب‌ترین آن‌ها رژیمی است که به بهترین وجهی ارزش‌های آزادی سیاسی و برابری و تأمین مزایای اقتصادی برای مردم و نیز ارزش اساسی دیگر یعنی تحمل عقاید دیگران را به حساب آورد و به هر یک از این ارزش‌ها مقام مناسب را اعطاء کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله فصلی علمی-پژوهشی

شماره ۱۰، زمستان ۱۳۹۰

صفحه ۱۹-۳۰

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله فصلی علمی-پژوهشی

شماره ۱۰، زمستان ۱۳۹۰

صفحه ۱۹-۳۰